

بررسی و نقد نظریه کارکرد صحیح در باب ضمانت

در

معرفت‌شناسی اصلاح‌شده آلوین پلنتینگا

دکتر هزیر مهری^۱

چکیده

معرفت‌شناسی، در دنیای معاصر، همواره یکی از شاخه‌های مورد بحث و بسیار بااهمیت فلسفه در قرن بیستم بوده است. نقطه عطفی که در تاریخ تفکر فلسفی، شروع اندیشه‌های کانت بود، معرفت‌شناسی دغدغه مهم بسیاری از متفکران حوزه‌های دین و عقل است. این اهمیت، بیشتر از آن روست که هر گونه تفکر فلسفی و اندیشه‌ورزی نظری ناظر به دین، بدون تعیین موضع صحیح در مورد معرفت و شرایط تحقق‌دهنده آن، تلاشی نافرجام و در بهترین وضع، ناتمام است. در قرن بیستم با تمرکز بر دیدگاه معرفت‌شناختی‌ای به نام مبنائگرایی سنتی و درون‌گرایی معرفت‌شناختی، حرکتی آرام به خود گرفته بود که مقاله سه صفحه‌ای ادموند گتیه باعنوان «آیا باور صادق موجه، علم است؟» این آرامش را به هم زد. به جرات می‌توان گفت که این مقاله، مورد نظر همه کسانی بوده است که پس از وی به معرفت‌شناسی پرداخته‌اند. وی در این مقاله، تعریف سه جزئی مورد توافق اکثر معرفت‌شناسان را در باب علم با ذکر مواردی چند به چالش می‌خواند. پس از گتیه، یکی از رسالت‌های معرفت‌شناسی، عرضه نظریه‌ای است در باب شرایط علم که بتواند اعتراضات او را پاسخ گوید. یکی از این نظریات که در میان انگیزه‌های طرح آن می‌توان پاسخ‌گویی به اعتراضات گتیه را مشاهده کرد، دیدگاه کارکرد صحیح در باب ضمانت یا جزء سوم علم یا معرفت است. این نظریه را فیلسوف بزرگ و پرآوازه دین در قرن بیستم، آلوین پلنتینگا مطرح کرده است. بررسی دیدگاه‌های معرفت‌شناختی آلوین پلنتینگا، افزون بر ملاحظات عامی که پرداختن به معرفت‌شناسی را به ما توصیه می‌کند، در واقع انگیزه‌های دینی، پلنتینگا را وا می‌دارد تا در عرصه نظرپردازی، با نظر به اندیشه‌های متفکران دینی، در راه استخدام مفاهیم دینی و به سود معرفت‌شناسی باورهای دینی، گام‌هایی بردارد. ما در این مقاله می‌کوشیم تقریری کوتاه از این نظریه به دست دهیم تا علاقه‌مندان بتوانند فهمی نیکو از ماهیت و چگونگی این نظریه داشته باشند.

کلیدواژه‌ها: معرفت‌شناسی اصلاح‌شده- معرفت دینی- ضمانت- نظریه کارکرد صحیح.

مقدمه

امروز در آمریکا، آلوین پلانتینگا در شمار پرنفوذترین و بحث‌برانگیزترین فیلسوفان دین است. نوشته‌ها و اندیشه‌های وی در احیای مجدد فلسفه دین و جلب توجه و علاقه فیلسوفان به این شاخه از فلسفه، سهم بزرگی داشته است. او دکترای خود را از دانشگاه «ییل» دریافت نموده و سال‌ها در دانشگاه ایالتی وین و کالج کالوین درس آموخته است. وی در حال حاضر استاد فلسفه و صاحب کرسی ابراین در دانشگاه نوتردام است. به علاوه مدتی ریاست شاخه غربی انجمن فلسفی آمریکا را بر عهده داشته است. (۳۳) پلانتینگا دیدگاه‌های خود را درباره باور دینی به همراه آثار فراوانی، اعم از کتاب و مقاله ارائه کرده است. در این میان می‌توان به ۵ اثر مهم او اشاره کرد که مورد سفارش وی نیز قرار گرفته است. (۱) خدا و اذهان دیگر. انتشار خدا و اذهان دیگر، تحقیقی در توجیه عقلانی باور به خدا، (God and other minds) در سال ۱۹۶۷ اولین گام او در این راه شمرده می‌شود. وی در دو بخش نخست کتاب از ادله و استدلال‌های له و علیه وجود خداوند سخن می‌گوید؛ اما چون عدم موفقیت هر یک از ۲ دسته استدلال‌ها را نتیجه می‌گیرد، در بخش ۳، می‌کوشد تا عقلانیت اعتقاد خدا را از راه مقایسه آن باور به اذهان دیگر نشان دهد. به نظر او هر ۲ باور دارای ارزش معرفتی یکسان‌اند و اگر باور به اذهان دیگر عقلانی است - که یقیناً چنین است - پس باور به خدا نیز عقلانی است. برای توضیح بیشتر در این باب باید گفت: همان‌گونه که دلیلی قوی و غیرقابل خدشه برای اثبات ذهن‌های دیگر، علاوه بر ذهن خود نداریم و درعین حال، پذیرش ذهن‌های دیگر، امری معقول است، باور به وجود خداوند نیز علی‌رغم عدم وجود دلایل غیرقابل خدشه، امری معقول است. پلانتینگا در این کتاب «خدا و اذهان دیگر» آن دسته از دلایل سنتی را که در اثبات وجود خداوند اقامه شده است - دلایلی همچون دلایلی وجود شناختی (ontological)، جهان‌شناختی (cosmological) و غایت‌شناختی (teleological) قاصر از اثبات وجود خداوند قلمداد می‌کند و هر یک را گرفتار مشکلاتی می‌داند اما درعین حال ادعا می‌کند که یک متدین می‌تواند به نحوی معقول، وجود خداوند را بپذیرد.

(۲) «عقل و باور به خدا». از آن پس پلانتینگا مقاله‌های فراوانی برای تبیین دیدگاه خود در این زمینه عرضه کرد. تا آنکه تلاش‌های او منجر به ارائه مقاله «عقل و باور به خدا» (Reason and Belief) در سال ۱۹۸۳ شد. این مقاله که گسترده‌ترین مقاله او در این زمینه است، آمیخته‌ای از ایده‌های او در مقاله‌های قبلی‌اش، از جمله «آیا باور به خدا عقلانی است» (Is Belief in God Rational)، «انتقاد اصلاح شده به الهیات طبیعی» (The Reformed objection to natural theology)، آیا باور به خدا واقعاً پایه است (Is Belief in God properly Basic?) و «در باب معرفت‌شناسی اصلاح» (On Reformed Epistemology) است. پلانتینگا در این مقاله نخست ضمن تبیین انتقاد قرینه‌گرایان به باورهای دینی، لوازم و پیش‌فرض‌های نهفته در این انتقاد را شرح می‌دهد، سپس با نگاهی گذرا به دیدگاه‌های توماس آکویناس (Thomas Aquinas، 1274-1224/6)) درباره ایمان و معرفت نشان می‌دهد که هم انتقاد قرینه‌گرایان و هم برداشت توماسی از ایمان و معرفت هر دو دارای ریشه‌ای مشترک در میناگروی کلاسیک هستند. از این رو به انتقاد از میناگروی کلاسیک پرداخته، استدلال می‌کند که این نوع میناگروی خطا و خود ناسازگار (self-referentially incoherent) است.

آلوین پلانتینگا از این راه به مخالفت با الهیات طبیعی پرداخته و در پایان اظهار می‌کند که باور به خدا، بدون داشتن قرینه و استدلال کاملاً صحیح و عقلانی است و از این جهت شبیه باور ما به گذشته و وجود اشخاص دیگر و اشیای مادی است. با بیانی واضح می‌توان گفت که پلانتینگا در این دو اثر نخست یعنی «خدا و اذهان دیگر» و «عقل و باور به خدا»، معرفت‌شناسی اصلاح‌شده را در قالب بحث معقولیت مطرح کرده است، اما در ضمن ارائه طرح معرفت‌شناسی اصلاح‌شده در قالب بحث معقولیت، به مسئله توجیه نیز بی‌توجه نبوده است لذا قالبی دیگر نیز از معرفت‌شناسی اصلاح‌شده که همان توجیه است ارائه کرده است.

پلانتینگا معرفت‌شناسی اصلاح‌شده در قالب بحث توجیه را در کتاب «خداوند و اذهان دیگر» و همچنین «انتقاد اصلاح گرایانه به الهیات طبیعی» بیان کرده است. پلانتینگا در مقاله «انتقاد اصلاح گرایانه به الهیات طبیعی به نحوی دقیق تر به مسئله باورهای دینی و بی‌نیازی آنها از استدلال می‌پردازد. او در کتاب «خداوند و دیگر اذهان»، به طور ضمنی دو مطلب را پذیرفته بود. هنگامی که او استدلال له و علیه وجود خداوند را زیر سؤال می‌برد در واقع پذیرفته است که اولاً اگر باور به وجود خداوند بخواهد به نحوی معقول، قابل پذیرش باشد، لازم است شاهد و قرینه‌ای کارآمد برای آن موجود باشد و ثانیاً شاهد و قرینه‌ای کارآمد، لزوماً شاهدی قضیه‌ای و از نوع استدلال است. در عین حال او با مقایسه کردن باورهای دینی با باورهای حسی، هر دو مطلب را زیر سؤال برده است. زیرا باورهای حسی، باورهایی هستند که بدون داشتن شاهد از نوع استدلال، آن‌ها را می‌پذیریم و در این پذیرش معقول هستیم؛ اما سؤال‌هایی که در کتاب مذکور مغفول مانده، این است که چرا پذیرش معقول یک باور، نیازمند شاهد و قرینه است و چرا شاهد و قرینه باید دارای شکل استدلال باشد؟ چه قضیه‌هایی می‌توانند نقش مقدمه‌های یک استدلال را ایفا کنند؟ و آیا اصلاً پذیرش معقول هرگونه باوری نیازمند شاهد و قرینه استدلالی است؟ مقاله «انتقاد اصلاح گرایانه به الهیات طبیعی» را می‌توان پاسخی به این پرسش‌ها قلمداد کرد. هرچند این مقاله نیز در واقع، میانه راه است و سخن اصلی و دقیق تر پلانتینگا در آخرین اثرش یعنی «باور مسیحی تضمین شده» (warranted Christian Belief) یافت می‌شود. در هر حال پلانتینگا در مقاله مذکور به نحوی دقیق تر به مسئله بی‌نیازی باورهای دینی از استدلال می‌پردازد. اگر در کتاب «خداوند و اذهان دیگر» سخن از شباهت ایمان به خداوند و اعتقاد به ذهن‌های دیگر و لذا معقول بودن ایمان به وجود خداوند، به میان آمده است.

در مقاله مذکور از موجه بودن ایمان متدینان به وجود خداوند بحث شده است. با این توصیف مشخص گردید که پلانتینگا هرچند در آثار اولیه خود همچون «خداوند و دیگر اذهان»، «انتقاد اصلاح گرایانه به الهیات طبیعی» در باب معرفت‌شناسی اصلاح‌شده بر معقول یا موجه بودن باور به وجود خداوند متمرکز است و او سعی دارد که معقول و موجه بودن باور متدینان را به وجود خداوند، بدون وجود دلایل غیرقابل خدشه به اثبات رساند، در آخرین اثر خود، بر این نکته اصرار می‌ورزد که به جای پرداختن به دو مسئله مذکور - معقول و موجه بودن - باید بر مسئله تضمین داشتن باور متدینان به وجود خداوند تاکید کرد. این چرخش رویکرد ناشی از نظریه پلانتینگا در باب توجیه معرفت‌شناختی است که در دو کتاب اثرگذارش (منتشرشده در سال ۱۹۹۳) با نام‌های «تضمین، مناقشه جاری» (warrant: the current Debate) و «تضمین و کارکرد خوب» (warrant and proper function) اتخاذ کرده است. ۴ و ۳. تضمین، مناقشه جاری: هرچند پلانتینگا کار نگارش مقاله‌ها را در شرح دیدگاه خود و در قالب پاسخ به منتقدان، ادامه داد، اما باید قدم‌های مهم بعدی او را در این مسیر، انتشار سه کتاب پایانی او دانست که در آن‌ها به تفصیل آرای معرفت‌شناختی خود می‌پردازد و در پایان نتیجه می‌گیرد که باور دینی مسیحیان هماهنگ با ساختار معرفتی آن‌ها بوده و از اعتبار معرفتی برخوردار است. پلانتینگا در کتاب‌های «تضمین؛ مناقشه‌های جاری» و «تضمین و کارکرد خوب» هر چند مستقیماً به گفتگو درباره باور دینی نمی‌پردازد؛ اما با بیان دیدگاه خود درباره ماهیت معرفت و نقد آرای دیگران، زمینه این گفتگو را آماده می‌کند. او در کتاب نخست نظریه‌های متعددی را که در باب توجیه معرفت‌شناختی ارائه‌شده نقد کرده و بیان می‌کند که هیچ یک از این نظریه‌ها، نظریه‌ای صحیح نیست و در کتاب دوم نظریه خودش درباره ماهیت معرفت که تضمین (warrant) نام دارد ارائه می‌دهد. اتخاذ این نظریه توجه او را از بحث معقولیت باور به خداوند که در کتاب «خداوند و دیگر اذهان» و مقاله «آیا باور به خداوند معقول است» و همچنین کتاب «عقل و باور به خدا» بدان عنایت داشته و نیز بحث موجه بودن باور به خداوند که در مقاله‌های «انتقاد اصلاح گرایانه به الهیات طبیعی»، «آیا باور به وجود خداوند به نحوی صحیح پایه است»، «در باب معرفت‌شناسی اصلاح شده» و «توجیه معرفت‌شناختی» و ... مورد عنایتش بوده است به بحث تضمین داشتن باور به خداوند، در کتاب «باور مسیحی تضمین شده»، معطوف می‌دارد.

۵) باور مسیحی تضمین شده: کتاب «باور مسیحی تضمین شده» جدیدترین کتاب پلانتینگا است که در سال ۲۰۰۰ میلادی منتشر شده است. وی در این کتاب به تفصیل، وارد بحث عقلانیت و اعتبار باور دینی می‌شود و با بیان برخی از مصادیق باور مسیحی تلاش می‌کند تا اعتبار معرفتی آن‌ها را نشان دهد. به نظر پلانتینگا انتقادهایی که به اعتبار باور مسیحی شده است، چندان روشنی ندارند. آن‌ها تنها بیان می‌دارند که مشکلی در باور مسیحی - غیر از خطا بودن یا نبودن آن - نهفته است و پذیرش آن از جهتی غیرعقلانی است؛ اما دقیقاً بیان نمی‌کنند که مشکل چیست و به چه سبب پذیرش آن غیرعقلانی است.

تلاش عمده پلانتینگا در این کتاب این است که دریابد حقیقتاً کدام یک از این انتقادهای قابل طرح است و کدام یک انتقادی بی‌مورد و بیجاست. در نگاهی کلی می‌توان گفت که پلانتینگا دفاع‌های دیگران از عقلانیت و توجیه باور دینی را طرد می‌کند و راهی نو برای دفاع ارائه می‌کند. چنان که در آغاز یادآور شدیم، برای فهم دیدگاه‌های پلانتینگا در مسئله توجیه و عقلانیت باور دینی، این پنج اثر او دارای اهمیت است. پلانتینگا خود، سه کتاب پایانی‌اش را پیامد یکدیگر می‌داند و به لحاظی دیگر و شاید مهم‌تر، جدیدترین کتابش، «باور مسیحی تضمین شده» را دنباله کتاب «خدا و اذهان دیگر» و مقاله «عقل و باور به خدا» بر می‌شمارد. (اکبری، ۱۳۸۲، ص ۱۸۰-۱۷۹) آلون پلنتینگا در کتاب بحث روز در باب ضمانت، دیدگاه‌های معرفت‌شناختی رایج را در جامعه فکری قرن بیستم به خرده می‌گیرد و آن‌ها را در ارائه تعریفی کارآمد از ضمانت یا عنصر علم آور، ناتوان جلوه می‌دهد. وی در عوض معتقد می‌شود که تنها نظریه‌ای که می‌تواند با توجه به ماهیت ضمانت، شرایط آن را بیان دارد، نظریه کارکرد صحیح در باب ضمانت است؛ اما ضمانت چیست و با چه شرایطی یک باور، دارای ضمانت می‌شود؟ اجازه دهید پاسخ این سؤال را از پلنتینگا جویا شویم :

پلنتینگا، قبل از آن که به بیان نظریه خود بپردازد، سعی می‌کند تا علت تمایل متفکران قرن بیستم را به دیدگاه‌های معرفت‌شناختی رایج بیان کند. به تعبیر دیگر، تلاش او این است که رمز انحراف معرفت‌شناسان را از مفهوم صحیحی که ضمانت عرضه می‌دارد، بیابد. به نظر پلنتینگا، این انحراف بدین سبب بوده که ما با وضعیت‌های معرفتی متعددی روبه‌رو هستیم که همگی با ارزش و مثبت تلقی می‌شوند. این ارزش مثبت باعث شده که متفکران به جانب این وضعیت‌ها وسوسه شوند و آن‌ها را وضعیت‌های مثبت معرفتی ای تلقی کنند که می‌تواند الزامات علم یا معرفت را برآورده سازد. وضعیت‌های معرفتی که وی از آن‌ها سخن می‌گوید همان دیدگاه‌های معرفت‌شناسی هستند که وی در فصول پیشین، آن‌ها را به نقد کشید. وی بیان می‌دارد که انجام وظیفه معرفتی ذهنی یا عینی و یا به جا آوردن هر دو وظیفه معرفتی - که آن را در درون‌گرایی سنتی شاهد بودیم - امری مثبت و دارای بار ارزشی ایجابی است. هم چنین برخورداری از مجموعه باورهای همبسته - که در اصالت همبستگی بر آن تأکید می‌شد - و یا اعتقاد ورزیدن بر اساس دلیل و قرینه - چنان که در آلتون و میناگرایی سنتی شاهدش بودیم - همگی وضعیت‌های معرفتی مثبت و قابل پیروی هستند؛ اما اشتباه متفکرانی که به این ارزش‌ها توجه کرده‌اند، این بوده که ذهن آن‌ها از زیبایی و ارزش مثبت این وضعیت‌ها، به اعجاب واداشته شده و همین باعث شده که آن‌ها این وضعیت‌ها را اموری بدانند که ضمانت یک باور را رقم می‌زند. پلنتینگا معتقد است که چنین وضعیت‌هایی ارزشمندند، ولی خطاست که آن‌ها را وضعیت‌های معرفتی ای تلقی کنیم که علم یا معرفت خوانده می‌شوند. (Plantinga, 1993:3)

وی اشاره می‌کند که وضعیت معرفتی مثبت دیگری نیز وجود دارد که نقص دیدگاه‌های دیگر را در بیان ضمانت رفع می‌کند. او این وضعیت را برخورداری از قوای معرفتی ای می‌داند که درست عمل می‌کنند. به نظر پلنتینگا، یک شرط ضروری برای ضمانت داشتن باورهای شخص این است که ابزار معرفتی ما یا به تعبیری، قوا یا ابزارهای باورساز و حافظ باور ما، عاری از نقص معرفتی باشند؛ یعنی نقصی که پلنتینگا، دستاویز نقد خود بر دیدگاه‌های رقیب قرار داد. با این توصیف، باور B تنها و

تنها در صورتی از ضمانت برخوردار خواهد بود که ابزار معرفتی ما در تولید و حفظ آن درست عمل کرده باشد؛ یعنی به طریقی که باید عمل کند، عمل کرده باشد. البته این، نخستین شرط ضروری برای ضمانت داشتن باورهاست. قبل از آن که به بیان سایر شروط ضمانت باورها از دیدگاه پلنتینگا بپردازیم، اجازه دهید با نگاهی به توضیحات وی، نکاتی را درباره مفهوم کارکرد صحیح ذکر کنیم تا به تبع آن زوایای این مفهوم به خوبی روشن شوند.

۱- نخستین نکته‌ای که پلنتینگا در مورد روشن‌گری این مفهوم عرضه می‌کند، ناظر به ارتباط این مفهوم با مفاهیم دیگری همچون کژکاری، طرح، عمل کرد، طبیعی بودن، صدمه یا خدشه و قصد و غرض است. به نظر پلنتینگا، این مفاهیم حلقه‌ای از مفاهیم هستند که در نگاه نخست، همچون مفاهیم امکان، وجوب و امتناع، به نظر می‌رسد که نمی‌توان آن‌ها را بدون یکدیگر و با مفاهیمی بیرون از حلقه خودشان، تعریف کرد؛ اما تأمل نهایی این نکته را تأیید می‌کند. وی متذکر می‌شود که مفاهیم موجود در این حلقه لزوماً به گونه‌ای هستند که فقط با ارجاع به یکدیگر تعریف می‌شوند و نمی‌توان آن‌ها را با مفاهیمی بیرون از این حلقه مفهومی تعریف کرد (Ibid, 4-5). پلنتینگا در فصل یازدهم از کتاب کارکرد صحیح و ضمانت تمام تلاش خود را صرف بیان این نکته می‌کند که از دیدگاه طبیعت‌گرایانه بحث از مفاهیم کارکرد صحیح، طرح، کژکاری و... موجه نیست. به نظر وی، علوم طبیعی نمی‌توانند بدون در نظر گرفتن مفهوم کارکرد صحیح (از جهت تعمیم‌های کارکردی‌ای که در این علوم به کار می‌رود و این مفهوم خود به مفهوم کارکرد صحیح وابسته است) باقی بمانند، از این رو، معتقد است که با دیدگاه طبیعت‌گرایی نمی‌توان به فهمی درست از مفاهیم کارکرد صحیح و غیره دست یافت. او سعی می‌کند تا نشان دهد که کاربرد صحیح این مفاهیم با هستی‌شناسی خداپاورانه بهتر سازگار است.^۱

۲- نکته دیگری که پلنتینگا درباره به مفهوم کارکرد صحیح بیان می‌دارد، مربوط به دور از ذهن بودن این مفهوم است. شاید کسی معتقد باشد که در تعریف ضمانت بهتر است از مفاهیمی استفاده کنیم که نسبت به موضوع تعریف، از وضوح بیشتری برخوردار باشند، این در حالی است که ابهام و گنگی مفهوم کارکرد صحیح، کمتر از خود مفهوم ضمانت نیست. پلنتینگا با این مطلب موافق نیست، اما معتقد است که حتی اگر چنین ابهامی وجود داشته باشد، می‌توان آن را با تمسک به مفاهیم موجود در حلقه مفاهیمی که با این مفهوم مرتبط‌اند، برطرف کرد. وی برای وضوح بخشیدن به این مفهوم، از مفاهیم طرح یا برنامه کار و قصد یا غرض مدد می‌گیرد. به نظر وی، این مفاهیم همدیگر را توضیح می‌دهند و ابهام احتمالی در مفهوم کارکرد صحیح را برطرف می‌کنند. صرف‌نظر از این مطلب، پلنتینگا قبول ندارد که مفهوم کارکرد صحیح، مفهومی دور از ذهن و مبهم باشد. به اعتقاد او، مفهوم کارکرد صحیح، مفهومی است که همه ما انسان‌ها از آن برخورداریم، آن را کم و بیش می‌فهمیم و در زندگی روزمره از آن استفاده می‌کنیم؛ برای مثال هنگامی که به پزشک مراجعه می‌کنیم، ممکن است به ما بگویند که غده تیروئیدمان درست کار نمی‌کند، یا چشمانمان آن طور که باید نمی‌بینند. در حالاتی نظیر این موارد، مفهوم کارکرد صحیح را در نظر می‌آوریم (Ibid, 5). وی هم چنین معتقد است که این مفهوم نه تنها در زندگی روزانه، بلکه به صورت عمیق تری، در دل علوم نیز رخنه کرده و کاربرد دارد. وی نقل‌قول‌هایی را از عالمان تجربی و روان‌شناسان ذکر می‌کند که مفادشان دلالت بر به‌کارگیری مفهوم کارکرد صحیح در علوم دارد، برای مثال پلنتینگا متذکر می‌شود که ژان پیازه معتقد است که یک طفل که قوای معرفتی‌اش درست کار می‌کنند، معتقد می‌شود که در عالم همه چیز دارای هدف و طرح و برنامه است و تنها بعد از این برهان را می‌توان برهان معرفت‌شناختی بر وجود خدا نام نهاد. در این برهان، پلنتینگا بیان می‌دارد که از آنجا که در معرفت‌شناسی نظریه‌ای جز نظریه کارکرد صحیح نمی‌تواند صحیح باشد، و از طرف دیگر، این نظریه بدون فهمی روشن از معنای کارکرد صحیح نمی‌تواند دوام داشته باشد، به علاوه، این معنا تنها در پرتو خداپاوری می‌تواند مهیا شود، پس برخورداری از تفسیری درباره علم الزام می‌کند که ما خداپاور باشیم. در غیر این صورت، نمی‌توانیم از مفاهیم کارکرد صحیح و طرح و برنامه کار استفاده کنیم.

هفت سالگی است که طفل به اندیشیدن در باب جهان علمی می‌پردازد. در این هنگام، تشخیص می‌دهد که هر چیزی در جهان یا علت مادی دارد و یا بر حسب تصادف و شانس اتفاق می‌افتد (Ibid, 5-6). شاهد دیگر پلنتینگا مفهوم تعمیم‌های کاربردی است که در علوم اجتماعی و زیست‌شناسی کاربرد دارد و پیش‌فرض آن مفهوم کارکرد صحیح است. با این مفهوم، گزارشی از نحوه کار موجودات انسانی و به طور کلی، ارگانیزم‌ها و اجزای آن‌ها در شرایط مختلف ارائه می‌شود (Ibid). از این رو، مفهوم کارکرد صحیح را می‌توان در توضیح ضمانت به کار گرفت و از اتهام مبهم و گنگ بودن، نهراسید.

۳- نکته سوم در مورد روشن‌گری مفهوم کارکرد صحیح، تمایزهایی است که پلنتینگا بین این مفهوم و مفاهیم دیگر می‌گذارد که عبارت‌اند از:

الف- اولین تمایز بین کارکرد صحیح و کارکرد طبیعی و عادی است. به نظر پلنتینگا، ممکن است بخشی از قوای ما به شیوه‌ای عمل کند که بسیار غریب‌تر از شیوه‌ای باشد که دیگران عمل می‌کنند. در این حال، لزوماً نمی‌توان گفت که آن قوه چون مطابق قوای دیگران عمل نمی‌کند، پس کارکرد صحیحی ندارد؛ برای مثال اگر همگان بر دو متر پریدن قادرند، کسی که بتواند چهار متر پرش کند، این‌طور نیست که قوای او صحیح عمل نمی‌کنند؛ به عبارت دیگر، ملاک صحت یک عمل، جامعه آماری نیست، به طوری که اگر عملی مطابق با نحوه‌ای که اکثریت انجام می‌دهند، نبود، لزوماً سوء‌کارکرد و کژکاری تلقی شود.

ب) دومین تمایز بین صحت عمل کرد تمامی قوای معرفتی و صحت کارکرد قوای معرفتی باورساز است. توضیح این که وقتی می‌گوییم برای ضمانت داشتن یک باور لازم است که قوای معرفتی من در تولید و حفظ آن باور درست عمل کنند، منظور ضرورت کارکرد صحیح تمامی قوای معرفتی نیست، چرا که ممکن است برخی از قوای معرفتی من درست عمل نکنند، درعین‌حال، باور من دارای ضمانت باشد؛ مثلاً امکان دارد که حافظه من باورهای خطایی را به من بدهد که در این حال، درست نیست که بگوییم باورهای من که ناظر به قضایای درون‌نگرانه هستند - مثل این که سرخ‌گونی بر من پدیدار می‌شود - فاقد ضمانت‌اند. در واقع، آنچه لازم است این است که قوایی که در تولید یک باور خاص نقش دارند، از کارکرد صحیح برخوردار باشند. به علاوه، این که برای کارکرد صحیح لزومی ندارد که قوای تولید باور در تمام محدوده عمل‌کردشان صحیح عمل کنند؛ برای مثال اگر گوش ما صداهای خیلی بلند را نمی‌شنود، می‌توان گفت نسبت به صداهای کوتاه امکان علم داشتن برایش مهیاست. یا چنانچه چشم همه انسان‌ها قادر است تا محدوده صد متری را ببیند، ولی من نمی‌توانم بیش از محدوده چهل متری را رصد کنم، نباید گفت که در محدوده چهل متر هم باورهایم فاقد ضمانت هستند.

۴- اما نکته چهارم در باب مفهوم کارکرد صحیح، مربوط به امکان تأیید گرفتن قوای معرفتی ما از ابزار و آلات بیرونی است. اگر چشم من نزدیک‌بین است و نسبت به اشیای دور تضمینی ندارد، ولی با عینک می‌تواند دید خود را تصحیح کند، نباید گفت که با عینک کارکردش تصحیح نشده است. از این رو، برای قوای معرفتی‌ای که با تأیید بیرونی عمل می‌کنند نیز می‌توان مفهوم کارکرد صحیح را به نحو مناسبی به کاربرد. پلنتینگا هم چنین متذکر می‌شود که کارکرد صحیح قوای معرفتی به معنای ایدئال بودن آن‌ها نیست. لزومی ندارد که یک قوه به طور ایدئال کار کند تا کارکردش به وصف صحیح بودن آراسته شود؛ برای مثال ضرورتی ندارد که قوه بینایی من همچون عقاب کار کند تا باورهایم برخاسته از آن دارای ضمانت باشند (Ibid, 9-11).

با این نکات، پلنتینگا سعی می‌کند تا مفهوم کارکرد صحیح را روشن سازد؛ اما آیا نکته ابهامی در این مفهوم نهفته نمی‌ماند؟ پاسخ پلنتینگا به این پرسش مثبت است. وی بیان می‌کند که معلوم نیست که تا چه اندازه باید قوای معرفتی مربوط به تولید

و حفظ باور، خوب کار کنند تا بتوان گفت که کارکرد صحیحی دارند؛ اما پلنتینگا معتقد است که این ابهام به اندازه‌ای نیست که بتواند مفهوم کارکرد صحیح را در روشن ساختن مفهوم ضمانت ناکارآمد جلوه دهد. وی معتقد است که نوع ابهام موجود در این مفهوم، متفاوت از نوع ابهامی است که در مفهوم ضمانت نهفته است. قابل ذکر است که نکات توضیحی دیگری نیز در مورد مفهوم کارکرد صحیح وجود دارند که ترجیح می‌دهیم بعد از ذکر شرایط دیگر ضمانت، بدان‌ها بپردازیم. این ترجیح از آن جهت است که برخی از نکات ناظر به مفهوم کارکرد صحیح، تنها با ذکر شروط دیگر قابل ارائه هستند.

اما شرط دیگری که پلنتینگا برای ضمانت معرفی می‌کند، محیط قوای معرفتی است. این شرط از آن جهت لازم است که امکان دارد باورهای ما علی‌رغم این که محصول کارکرد صحیح قوای معرفتی ما هستند، در محیط‌های معرفتی دیگری، غیر از محیط خود، تولید شده باشند. او می‌گوید: فرض کنید که شما از جهت معرفتی، در وضعیت کاملاً سالمی به سر می‌برید، ناگهان و بی آن که متوجه شوید، شما را به محیطی متفاوت با محیط زمین منتقل می‌کنند. در آنجا همه چیز متفاوت است؛ مثلاً شما نمی‌توانید فیل‌ها را ببینید. هم چنین فرض کنید که فیل‌ها در آن محیط از خود نوعی اشعه صادر می‌کنند که در زمین ناشناخته است، اشعه‌ای که باعث می‌شود موجودات انسانی این باور را پیدا کنند که در این حوالی شیپوری صدا می‌کند. پلنتینگا می‌گوید: در این وضعیت، قوای معرفتی شما به سبب تولید باور مذکور، خطایی مرتکب نشده، بلکه کاملاً درست عمل کرده‌اند، ولی با این حال، نمی‌توان گفت که باور شما دارای ضمانت است و می‌تواند علم تلقی شود. وی در ادامه گوید که در این وضعیت، فقدان ضمانت باور شما، از جانب کاذب بودن آن باور نیست، چرا که حتی اگر فرض کنیم که باور نامبرده صادق هم باشد- مثلاً این که فرض کنیم در همان حوالی شیپوری دمیده می‌شود- باز نمی‌توان گفت که آن باور دارای ضمانت است. پلنتینگا معتقد است که در این وضعیت فرضی، شاید بتوان گفت که شما در شکل دادن باور مزبور موجه هستید، ولی موجه بودن به معنای ضمانت داشتن نیست. این مثال حاکی از آن است که برای ضمانت داشتن یک باور صرف کارکرد صحیح باور ساخته قوای معرفی کفایت نمی‌کند، بلکه محیط قوای معرفتی عامل نیز باید از شرط ویژه‌ای برخوردار باشد. پلنتینگا این شرط را این‌گونه بیان می‌کند که محیط قوای معرفتی شخص، باید متناسب با محیطی باشد که قوای معرفتی، برای آن طرح‌ریزی شده‌اند؛ بنابراین، در شرط دوم ضمانت، به محیط قوای معرفتی توجه می‌شود.

در اینجا پلنتینگا توجه ما را به این نکته معطوف می‌دارد که کم و زیاد شدن ضمانت در باورهایی است که به لحاظ دو شرط نخستین ضمانت، مساوی‌اند. وی متذکر می‌شود که امکان دارد دو باور دارای کارکرد صحیح از قوای معرفتی تولید شده باشند و هر دو در محیط معرفتی ای که برای آن قوا در نظر گرفته شده است، شکل گرفته باشند، ولی در عین حال، یکی از دو باور نسبت به دیگری از ضمانت بیشتری برخوردار باشد؛ برای مثال این دو باور را در نظر بگیرید: « $2+3=5$ » و «من سال‌ها پیش دارای تفنگ دست دومی بودم که از علی خریده بودم». ما در برخورد با این دو باور، یکسان عمل نمی‌کنیم، بلکه درجه اعتقاد ما به قضیه نخست قوی‌تر از میزان اعتقاد ما به قضیه دوم است و این از آن روست که باور نخست نسبت به باور دیگر، از درجه بیشتری از ضمانت برخوردار است. از نظر پلنتینگا، اگر قوای معرفتی ما درست کار کنند، در آن صورت، باید به قضیه نخست میزان اعتقاد بیشتری ببخشند. در واقع، صحت کارکرد قوای معرفتی ما باعث می‌شود که درجه اعتقاد ما به باورها، متناسب با درجه ضمانت آن‌ها باشد. پلنتینگا متذکر می‌شود که نوعی گرایش و تمایل درونی در ما وجود دارد که این رابطه را تنظیم می‌کند. به تعبیر دیگر، اگر قوای معرفتی ما درست کار کنند، یک باور به آن اندازه از ضمانت برخوردار خواهد بود که ما در پذیرش آن، از خود تمایل نشان می‌دهیم (Ibid, 11-17). به نظر می‌رسد که این نکته حاکی از شدت اعتمادگرایی پلنتینگا به قوای مولد باور است. وی با این تأمل، دو شرط نخستین ضمانت را این‌گونه تکمیل می‌کند:

باور B برای شخص S، تنها و تنها در صورتی ضمانت دارد که B در شخص S، به واسطه قوای معرفتی دارای کارکرد صحیح و در محیط معرفتی متناسب با آن تولید شده باشد و اگر دو باور B و B* برای شخص S هر دو دارای ضمانت باشند، تنها و تنها در صورتی B برای شخص S، بیشتر از باور B* دارای ضمانت خواهد بود که S، B را محکم تر و راسخ تر از B* مورد اعتقاد قرار داده باشد.^۱

پلنتینگا معتقد است که ضمانت یک باور علاوه بر شروط یادشده، به شرایط دیگری نیز نیازمند است. در حقیقت، امکان دارد که باور B دو شرط نخستین ضمانت را برآورده سازد، با این حال، فاقد ضمانت باشد؛ برای مثال هنگامی که ما تجربه دردناکی را که در گذشته داشته‌ایم، در زمانی دیرتر با شدت کمتری مرور می‌کنیم، در واقع، باور ما که تجربه مذکور از شدت فوق‌العاده‌ای برخوردار نبوده است، فاقد ضمانت خواهد بود. این امر به ویژه در زایمان زنان رخ می‌دهد، آنجا که آن‌ها پس از به دنیا آوردن طفل، درد زایمان را به صورتی که هنگام زایمان تجربه کرده‌اند، به یاد نمی‌آورند و آن را کمتر از اصل می‌پندارند، یا هنگامی که این مفهوم که پلنتینگا بخش نسبتاً زیادی از کتاب خود را بدان اختصاص می‌دهد، عبارت از طرح یا برنامه کار است. وی معتقد است که موجودات انسانی مطابق با طرح و برنامه خاصی ساخته شده‌اند. طرح یا به عبارت دیگر، برنامه کار، عبارت است از نحوه کار یک شیء، به شیوه‌ای که از آن انتظار می‌رود. به تعبیر دیگر، برنامه کار یک شیء عبارت است از نحوه کارکرد آن، هنگامی که مشکلی ندارد (در وضعیت سلامت و بی‌آسیبی) و آن طور که باید، عمل می‌کند. چنان که می‌بینیم در فهم مفهوم برنامه کار یا طرح، مفهوم هدف یا غایت نیز خوابیده است. البته این نکته بدین معنا نیست که طراح این طرح، لزوماً خدا بوده است. پلنتینگا بر آن است که می‌توان مفهوم طرح و برنامه را به گونه‌ای که با برد که لزوماً اعتقاد به خدا را پیش فرض نگیرد. از نظر او، برای این‌گونه کاربرد می‌توان از دانیل دنت کمک گرفت. دنت معتقد است هنگامی که یک عضو از اعضای ارگانیزم درست کار کند، به طریقه خاصی عمل می‌کند و هدف و کارکرد ویژه‌ای از خود نشان می‌دهد؛ برای مثال کارکرد و غایت یک قلب، تلمبه زدن و پمپاژ خون به سایر اعضاست. در این حال، می‌توان گفت که قلب عضوی است که به گونه‌ای عمل می‌کند تا غایت و هدف خود را که همان رساندن خون به سایر بدن است، به انجام رساند (Ibid, 19-20). شاید بتوان منظور پلنتینگا را با تمایز بین سه مفهوم هدف فاعل، هدف فعل و نهایت یا مقصد، بهتر بیان داشت. هنگامی که می‌گوییم هدف این ساعت نشان دادن وقت است، می‌توان فرض کرد که نشان دادن وقت، هدف سازنده آن است؛ یعنی سازنده ساعت از ساختن آن، نشان دادن وقت را در نظر داشته و به تعبیری، نشان دادن وقت انگیزه فاعل برای ایجاد چنین فعلی بوده است (هدف فاعل). هم چنین می‌توان گفت که هدف خود ساعت نیز نشان دادن وقت است، ولی به نظر می‌رسد که در این صورت، تعبیر نهایت و پایان یا مقصد بهتر باشد؛ یعنی نقطه‌ای که انتظار می‌رود ساعت، به آنجا برسد؛ اما گاهی منظور از به‌کارگیری مفهوم هدف، هدف سازنده نیست، بلکه هدف خود پدیده است. در این حال، به نظر می‌رسد که بهتر باشد تا پدیده متصف به هدف را دارای شعور و فهم بدانیم تا بتواند برای خود هدف‌گیری کند. به تعبیر دیگر، در صورت اخیر، تصور هدف با فرض وجود ارگانیزم، بهتر میسر است؛ بنابراین، ظاهراً منظور پلنتینگا از ذکر هدف، در معنایی که سازنده‌ای مثل خدا را فرض نمی‌گیرد، معنای دوم، یعنی مقصد و نهایت باشد.

به هر حال، پلنتینگا معتقد است که انسان‌ها، ویژگی‌ها و مشخصاتی دارند که در طراحی و برنامه کارشان لحاظ شده است و مطابق با آن مشخصات و ویژگی‌ها عمل می‌کنند. درست همانند یک اتومبیل که چنان طراحی شده که در شرایط خاصی، از خود کارکرد معینی را نشان می‌دهد؛ مثلاً در وضعیت سرمای بیش از حد، آب رادیاتور را چندان داخل موتور جیس می‌کند که موتور گرم شود و بعد آن را روانه رادیاتور می‌کند. حال چنین طرح‌ریزی‌ای در باب قوای معرفتی ما نیز صادق است؛ یعنی در ساختار قوای معرفتی ما کارکرد خاصی تعبیه شده است؛ برای مثال قوای معرفتی ما چنان تدارک دیده شده‌اند که به هنگام مواجهه با یک قضیه بدیهی، متمایل به پذیرش آن هستند، البته میل زیادی به سوی اعتقاد ورزیدن بدان قضیه،

در ما پدید می‌آید. یا هنگامی که به نظرمان می‌آید که درخت بلوطی مقابلمان قرار دارد، در پذیرش این باور که درخت بلوطی می‌بینیم، درنگ نمی‌کنیم. پلنتینگا متذکر می‌شود که در طرح و برنامه به کاررفته در ما دو ویژگی مهم و عمده وجود دارد که باید به آن‌ها توجه شود. نخست این که مطابق با طرحی که در ما به کاررفته است، تجربه در باورسازی قوای معرفتی ما، نقش اساسی دارد. این نقش حتی در باورهای پیشینی نیز مشاهده می‌شود. ویژگی دوم این است که طراحی ما به گونه‌ای است که تحت شرایط خاصی، باورهایی را بر پایه قرینه‌ای دیگر باورها شکل می‌دهیم. به تعبیر دیگر، ما چنان ساخته شده‌ایم که هرگاه چند باور، قرینه باور دیگر می‌شوند، ما به باوری که تأیید گرفته، معتقد می‌شویم. این طراحی حتی در میزان اعتقاد ما نیز تأثیر گذارد؛ یعنی باعث می‌شود که درجه راسخ بودن و استحکام اعتقادورزیدن ما در شرایط گوناگون متفاوت باشد؛ برای عنوان مثال این طراحی ماست که باعث می‌شود میزان اعتقاد ما به این قضیه که دیروز در خیابان حادثه‌ای رخ داد، کمتر از این باور باشد که $3+6=9$. در این وضعیت، اگر شما به باور دوم با رسوخ کمتری معتقد شوید، نمی‌توان گفت که قوای معرفتی شما درست عمل کرده‌اند. این‌ها همگی بیان گر آن‌اند که طراحی ما در اعتقاد ورزیدن ما دخالت دارد، البته در تمامی این موارد، تجربه نقش مهمی را ایفا می‌کند. با این توصیف، باید گفت که ما انسان‌ها نیز همچون ارگانیزم‌ها و مکانیزم‌ها طرح و برنامه‌ای داریم و برای نیل به یک هدف و مقصدی ساخته شده‌ایم. به اعتقاد پلنتینگا این مطلب در باب اجزای بدن و قوای مختلف ما نیز صدق می‌کند. قوای معرفتی ما نیز از این امر استثنا نیستند. در واقع، برای این قوا نیز طرح و برنامه و غایت و غرضی در کار بوده است. قابل ذکر است که قوای معرفتی ما همواره یک هدف ندارند، بلکه برای آن‌ها هدف‌های مختلفی را می‌توان تصور کرد. پاره‌ای از قوای معرفتی ما چنان تعبیه شده‌اند که باورهایی تولید کنند که تولید نسل و ادامه نوع را میسر سازند و برخی دیگر با این هدف طرح‌ریزی شده‌اند که دوستی و وفاداری را ترویج دهند. در میان اهداف قوای معرفتی ما یک هدف دیگر هم وجود دارد که برای ضمانت، سرنوشت‌ساز است. این هدف همان تولید باور صادق است. از این رو، پلنتینگا در شرط سوم این نکته را اضافه می‌کند که برای ضمانت داشتن یک باور، لازم است که قوای معرفتی تولید کننده باور به هدف صدق طرح‌ریزی شده باشند. به تعبیر دیگر، غرض و هدف این قوا باید تولید باور صادق باشد (Ibid, 11-17). حال اگر نظری به باورهای ذکر شده در باب زایمان زنان و وفاداری دوستان بیندازیم، می‌بینیم که هدف قوای معرفتی مربوطه، تولید باور صادق نبوده است، چرا که هدف این قوا را می‌توان بقا یا تولید نسل و تداوم دوستی دانست و نه باور صادق. پس شرط سوم ضمانت داشتن یک باور را باید این‌گونه توصیف کرد: قوای معرفتی مولد باور باید به هدف صادق، طرح‌ریزی شده باشند.

چنان که مشاهده می‌کنیم، پلنتینگا تاکنون برای ضمانت داشتن یک باور سه شرط را طرح کرده است: نخست این که قوای معرفتی دست اندرکار تولید باور، صحیح عمل کنند، دوم این که در محیط معرفتی ای که برای آن طرح‌ریزی شده‌اند، کار کنند و سرانجام این که این قوا به هدف تولید باور صادق، طرح‌ریزی شده باشند. اما آیا این سه شرط برای تحقق ضمانت یک باور، کفایت می‌کنند؟ پلنتینگا بر آن است که با برآورده ساختن این سه شرط باز امکان دارد که باور تولید شده عاری از ضمانت باشد و به تبع آن علم تلقی نشود؛ مثلاً فرض کنید که یک موجود مجرد خوش‌ساخت و زیبا، ولی فاقد صلاحیت کافی، برای آن باشد تا موجوداتی بیافریند که بر فکر کردن و اعتقاد ورزیدن قادر باشند. اما به دلیل فقدان علم و آگاهی کافی که برای چنین عملی لازم است، در کار خود شکست می‌خورد و موجودات ساختگی او هرچند قادرند که اعتقاد ورزند، ولی اکثر اعتقاداتشان خطا از آب در می‌آید. در این حالت، می‌توان گفت که هر سه شرط ذکر شده برای ضمانت محقق است، اما روشن است که نمی‌توان باورهای این موجودات را دارای ضمانت و علم دانست. از این رو، پلنتینگا شرط چهارمی را اضافه می‌کند که عبارت از این است که طراحی قوای تولید باور صادق، باید طراحی نیکو و شایسته‌ای باشد. به تعبیر دیگر، باید احتمال عینی و واقعی صدق باورهای تولید شده به واسطه قوای مولد باور، در حد بالایی باشد. پلنتینگا این شرط

اخیر را شرط اعتمادگرایانه ضمانت می‌نامد. وی می‌گوید: این شرط را همه ما انسان‌ها پذیرفته‌ایم، به این معنا که احتمال عینی یا آماری صدق باورهایمان را - هنگامی که این باورها به واسطه قوای معرفتی دارای کارکرد صحیح و در محیط متناسب با آنها تولید شده باشند - بالا می‌دانیم. به نظر او، این مطلب پیش فرض کارکرد صحیح است نه این که لازمه آن باشد. پس شرط چهارم برای ضمانت داشتن یک باور، عبارت است از این که بخشی از طراحی قوای معرفتی تولید آن باور، باید چنان طراحی شده باشد که احتمال عینی یا آماری صدق آن باور، در حدّ بالایی باشد. پلنتینگا اشاره‌ای به این مطلب نمی‌کند که این احتمال باید تا چه اندازه باشد تا بتواند باور مربوطه را به ضمانت برساند. وی تنها به این نکته توجه می‌دهد که میزان احتمال صدق یک باور، تابعی است از میزان اعتقاد ما به آن. به تعبیر دیگر، هرچه که شخص با اعتقاد راسخ تر و جازمانه تر به یک باور اعتقاد ورزد، اعتمادپذیری و در نتیجه، احتمال صدق آن بیشتر خواهد بود. حال از آنجا که میزان اعتقاد ما به گزاره‌های بدیهی منطقی، ریاضی و قضایای مبتنی بر ادراکات حسی و حالات روانی، بسیار بالاست، بنابراین، این قضایا از احتمال صدق بسیار بالایی برخوردارند (Ibid, 18).

از این رو، باید گفت که ضمانت یک باور امری است که با تحقق چهار شرط، محقق می‌شود. اجازه دهید این شرایط را مرور کنیم:

باور B برای شخص S تنها و تنها در صورتی دارای ضمانت است که اجزای قوای معرفتی شخص S که دست اندرکار تولید باور B هستند، در محیط معرفتی ای که برای آن محیط طرح‌ریزی شده‌اند، کارکرد صحیحی داشته باشند. طراحی آن قوا برای تولید باور صادق باشد و این طراحی، طراحی صحیح و نیکویی باشد، به طوری که احتمال صدق باورهای تولیدی با این قوا در حدّ بالایی باشد. به واسطه همین شرط اخیر است که می‌توانیم بگوییم هرچه میزان اعتقاد شخص S به باور B شدیدتر و رسوخ بیشتری داشته باشد، احتمال صدق B بیشتر است (Ibid, 19).

آنچه ذکر شد شروط ضمانت یک باور از دیدگاه آلوین پلنتینگا بود. پلنتینگا در ادامه به دو نکته توجه می‌کند: نخست این که آیا مفهوم طرح و برنامه کار را می‌توان وضوح بیشتری بخشید یا خیر. پلنتینگا سعی می‌کند تا این مفهوم را با متمایز کردن از مفاهیم متعددی وضوح بخشد. از این رو، یک قسمت از کار وی روشن کردن این مفهوم است تا آن را روشن و متمایز کند؛ اما قسمت دوم و مهم تر کار پلنتینگا باید نشان دادن این مسئله باشد که تلقی جدیدی که وی از ضمانت عرضه کرده، در حوزه‌های اصلی باورهای مبتنی بر ادراکات حسی، حافظه، باورهای پیشینی و... قابل اطلاق است. به تعبیر دیگر، پلنتینگا باید نشان دهد که باورهای مربوط به حوزه‌های ادراک حسی، حافظه، باورهای پیشینی، باورهای ناظر به اشخاص دیگر و... دارای ضمانت‌اند و ضمانت آنها از راه دیگری جز برآورده ساختن شروط ضمانت که وی بیان کرده، حاصل نمی‌شود. از آنجا که این مقاله گنجایش وجهه دوم تلاش فکری پلنتینگا را ندارد، می‌کوشیم تا به ذکر نکات ایضاحی پلنتینگا در باب شرایط ضمانت، بسنده کنیم.

ایضاح بیشتر مفاهیم کارکرد صحیح و طرح

گفتیم که پلنتینگا معتقد است که مفهوم کارکرد صحیح فرض بنیادینی دارد که طرح و برنامه است. قوای معرفتی در صورتی درست کار می‌کنند که آن چنان که باید، کار کنند. اما چگونه باید کار کنند؟ در اینجا بود که مفهوم دیگری وارد بحث می‌شد. این مفهوم که به طرح یا برنامه کار موسوم است، پاسخ‌گوی سؤال اخیر است. مطابق با این مفهوم گفته شد که قوای معرفتی باید آن گونه کار کنند که برای آن، طرح‌ریزی شده‌اند. در حقیقت، این مفهوم بیان می‌کند که یک ارگانیزم یا مکانیزم، در شرایط درست چگونه کار می‌کند (Ibid, 21). پلنتینگا می‌گوید: می‌توان طرح یک ارگانیزم را با زوج‌های وضعیت واکنش تبیین کرد. در واقع، می‌توان گفت که طرح یک ارگانیزم، بیان گر آن است که با فرض صحیح عمل کردن ارگانیزم، واکنش مناسب آن، در هر وضعیتی چه خواهد بود؛ اما اگر بپرسیم که چگونه می‌توان صحت واکنش یک ارگانیزم

را در شرایط خاص معین کرد، در پاسخ گفته می‌شود که صحت واکنش یک ارگانیزم در شرایط معین، به غایت یا غرضی است که آن ارگانیزم برای آن تعبیه شده است. به تعبیر دیگر، در صورتی واکنش یک ارگانیزم نسبت به یک وضعیت، صحیح خواهد بود که کارکرد خود را - که غایت و غرض آفرینش آن ارگانیزم است - به انجام رساند. از این رو، پلنتینگا در بیان مفهوم طرح یا برنامه کار معتقد است که می‌توان این امر را با مجموعه سه گانه ای از مفاهیم وضعیت، واکنش و غایت یا کارکرد، به نحو نیکویی انجام داد. درباره برنامه کار یک ارگانیزم و تعریف آن با مفاهیم سه گانه وضعیت، کارکرد و غایت، پلنتینگا خاطرنشان می‌سازد که آنچه در برنامه کار یک ارگانیزم در مورد مفاهیم وضعیت و کارکرد قرار می‌گیرد، غایات دوردست و بعید نیستند، بلکه غایات نزدیک و در دست رس باشند. به نظر پلنتینگا علت این امر، این است که ممکن است اجزای یک ارگانیزم در غایات دوردست خود، همگی یکسان باشند. از این رو، منظور از غایت که در تعامل با دو جزء وضعیت و کارکرد قرار می‌گیرد، غایات دم دستی و نزدیک هستند (Ibid, 22).

نکته دیگر این که برنامه کار یک ارگانیزم، بیان گر آن است که آن ارگانیزم اکنون یا در زمان خاص دیگری چگونه عمل می‌کند. به این معنا از برنامه کار، برنامه کار عاجل یا استعجالی می‌گویند. در مقابل این معنا، معنایی واقع است که نحوه تغییر یک ارگانیزم را در طول زمان و در شرایط گوناگون شامل می‌شود (برنامه کار حداکثری). در چنین معنایی، برنامه کار می‌تواند چنان وسیع و گسترده باشد که خود دربرگیرنده چند برنامه کار استعجالی باشد. به تعبیر دیگر، برنامه کار ممکن است به قدری حداکثری باشد که نحوه کارکرد یک ارگانیزم را در وضعیت‌های متعددی بیان کند. حال آنچه در کارکرد یک ارگانیزم، صحت آن را تضمین می‌کند، همان برنامه کار استعجالی آن است. در واقع، قرار نیست که برنامه کار یک ارگانیزم، چگونه عمل کردن ارگانیزم مورد نظر را در هر شرایطی بیان کند؛ برای مثال بدن ما چنان طراحی شده که نسبت به حمله میکروب‌ها واکنش نشان می‌دهد. این واکنش می‌تواند با افزایش ضربان قلب و دمای بدن و فعالیت بیش از حد سیستم ایمنی صورت پذیرد، اما قرار نیست که طراحی بدن ما بیان گر این باشد که اگر به تخته‌سنگی بزرگ برخورد کردم یا شیئی به من اصابت کرد، شیوه واکنش من چه خواهد بود. به همین ترتیب، قوای معرفتی ما چنان طراحی شده‌اند که در تحت شرایط خاصی - مثلاً پدیدار شدن سرخ‌گونی بر من - از خود واکنش خاصی - در این مورد تمایل به پذیرش این قضیه که شیئی سرخ‌رنگ می‌بینم - نشان دهند، ولی قرار نیست که برنامه کار قوای معرفتی من بیان گر آن باشند که در حالتی مثل پدیدار شدن سرخ‌گونی و حمله قلبی و ضربه مغزی چه واکنشی خواهیم داشت. پس طرح یک ارگانیزم تنها بیان گر آن است که آن ارگانیزم در شرایط خاص، آن هم شرایط و وضعیت‌هایی که طراح در ذهن داشته است، چگونه عمل خواهد کرد (Ibid, 22-24).

نکته دیگری که پلنتینگا بدان اشاره می‌کند مربوط به تمایز بین غایت خواسته شده و فرآورده‌های ناخواسته یک شیء است. آنچه در کارکرد صحیح یک مکانیزم، ارگانیزم و نیز قوای معرفتی دخالت دارد، اموری هستند که قصد شده‌اند تا شیء مورد نظر آنها را انجام دهد. حال اگر یک مکانیزم یا ارگانیزم، علاوه بر غایتی که سازنده برایش در نظر گرفته، نتایج و فرآورده‌هایی به بار آورد که مورد قصد طراح نبوده است، نمی‌توان گفت که به واسطه این فرآورده‌ها دارای سوء کارکرد خواهد بود؛ برای مثال اگر قلب که به منظور وادار ساختن جریان خون در سراسر محدوده تن ساخته شده، علاوه بر برآورده ساختن این هدف، صدای تپ تپ هم بدهد، نمی‌توان گفت که بد کار می‌کند. یا اگر کسی یخچالی تعبیه کند که هدف از ساخت آن خنک کردن مواد غذایی باشد، ولی تصادفاً این یخچال به گونه‌ای باشد که هنگامی که آچار بدان نزدیک می‌شود، جیغ بزند، در این وضعیت نمی‌توان گفت که یخچال دارای سوء عمل کرد است. اما پلنتینگا به چه منظور این مطلب را بیان می‌کند؟ وی بر آن است که ضمانت یک باور وقتی مهیا می‌شود که آن باور نتیجه و فرآورده قوای معرفتی ای باشد که به هدف صدق، طرح‌ریزی شده‌اند، نه این که تصادفاً و بدون قصد طراح، آن باور، صادق از آب درآید. از این رو، اگر مغز من

به گونه‌ای ساخته شده باشد که وقتی به جای خاصی از آن فشار وارد می‌آید، این باور را شکل می‌دهد که من ضربه مغزی خورده‌ام، نمی‌توان گفت که باور ساخته شده دارای ضمانت است. این مطلب حتی در صورتی که واقع امر نیز این گونه باشد، صحیح خواهد بود؛ یعنی اگر در واقع نیز من ضربه خورده باشم، نمی‌توان گفت که باور ساخته شده دارای ضمانت است. علت این امر این است که باور ساخته شده، از نتایج و فرآورده‌های ناخواسته قوای معرفتی بوده و در برنامه کار آن لحاظ نشده است (Ibid, 24-25).

مطلب دیگر در باب کارکرد صحیح، تعدّد کارکردی است. پلنتینگا این مطلب را قبلاً، به گونه‌ای نسبتاً مبهم اشاره کرده است، ولی با این حال، با بیانی دیگر متذکر می‌شود که بخش‌های مختلف یک برنامه کار ممکن است کارکردهای مختلفی داشته باشند. به تعبیر دیگر، قسمت‌های گوناگون برنامه کار یک شیء، می‌توانند به هدف‌ها و غایات متعدّدی طرح‌ریزی شده باشند. این تعدّد را به گونه‌های مختلفی می‌توان تصویر کرد. در یک مورد، تعدّد کارکرد یک ارگانیزم ممکن است از جانب برنامه کار آن برای وضعیت‌های آسیب‌شناختی باشد. به تعبیر دیگر، ممکن است برنامه کار یک ارگانیزم بیان‌گر آن باشد که هنگامی که آن ارگانیزم درست کار نمی‌کند، چگونه کار می‌کند؛ برای مثال در برنامه کار طراحی شده برای بدن ما موجودات انسانی، آمده است که به هنگام بیماری تب کنیم و به هنگام سلامت دمای خاصی بر بدنمان حکم‌فرما باشد. از این جهت، می‌توان گفت که برنامه کار طراحی شده برای بدن ما بخش‌های متعدّدی دارد، چرا که کارکردهای متعدّدی برای آن متصور است. گونه دیگری از تعدّد کارکردی یک ارگانیزم را می‌توان با برنامه کار جدید و قدیم آن تصور کرد. ممکن است که من شیئی بسازم، ولی بعد از مدتی، غایت و به تبع آن برنامه کار من برای آن مصنوع عوض شود. در اینجا نیز چنان که می‌بینیم ممکن است کارکردهای متعدّدی را فرض کنیم، در این صورت، آن شیء در صورتی درست کار می‌کند که مطابق با برنامه کار جدید خود کار کند و نه مطابق با برنامه کار قدیم. به همین ترتیب، برنامه کار قوای معرفتی ما نیز ممکن است بخش‌های گوناگونی داشته باشد. اما یک باور در صورتی دارای ضمانت است که بخشی از برنامه کار کنونی - نه قدیم - قوای معرفتی سازنده آن باور، به هدف تولید باور صادق طرح‌ریزی شده باشد (Ibid, 25-26).

مطلب دیگری که به منظور رفع ابهام از مفهوم کارکرد صحیح و برنامه کار، در دستور کار پلنتینگا قرار می‌گیرد، ناشی از مواردی است که در آنها به نظر می‌رسد کارکرد شیء هم مطابق با نحوه طراحی است و هم آن چنان که طراح در نظر داشته کار نمی‌کند؛ برای مثال می‌توان گفت که رادیوی من کارکرد صحیحی دارد و صحت کارکردش به این است که مطابق برنامه کاری که بدان داده شده، کار می‌کند؛ اما از جهت دیگر، نمی‌توان گفت که شیء مورد نظر، دارای کارکرد صحیح است. به این معنا که مطابق آنچه سازنده در نظر داشته، کار نمی‌کند. پلنتینگا بیان می‌کند که این حالت زمانی رخ می‌دهد که سازنده یک شیء از ساختن آن غرضی در ذهن داشته، ولی به علت عدم اطلاع و آگاهی کافی، دست‌ساخته وی مطابق آنچه وی در سر داشته، بیرون نیامده است. در این موارد، هم می‌توان گفت که شیء چنان کار می‌کند که ساخته شده است، در این صورت، مطابق برنامه کاری که بدان داده شده، کار کرده است، از این رو، باید کارکردش را صحیح دانست. ولی از طرف دیگر، می‌توان گفت که کارکرد صحیحی ندارد، چرا که آن چنان که سازنده می‌خواسته و قصد کرده است، کار نمی‌کند. حال سؤال این است که آیا باید این شیء را دارای کارکردی صحیح دانست یا ناصحیح؟ پلنتینگا می‌گوید: قدر مسلم این است که کارکرد صحیح هنگامی حاصل می‌شود که شیء ساخته شده، کارکردی داشته باشد که هم مطابق با طراحی‌اش باشد و هم چنان باشد که غرض سازنده را تأمین کند. اما برای رهایی از چنین موارد نقضی، وی توجه ما را به شرط چهارم از ضمانت جلب می‌کند. وی می‌گوید: وجود چنین مواردی باعث شده که شرط چهارم از شرایط ضمانت را پیشنهاد کنیم. طراحی یک مکانیزم یا ارگانیزم، نباید به قدری بد باشد که موصل به غرض سازنده نباشد؛ بنابراین، در چنین مواردی صحت کارکردی که در ضمانت باورها شرط می‌شود، وجود ندارد و ضمانت محقق نمی‌شود^۱

اعتراضاتی بر دیدگاه کارکرد صحیح و اصلاح و تعدیل آن

پلنتینگا سعی می کند تا به اعتراضاتی که بر دیدگاه وی در باب شرایط ضمانت وارد شده است، پاسخ گوید. در اینجا به برخی از این اعتراضات می پردازیم:

۱- یکی از اعتراضاتی که به نظریه پلنتینگا وارد می شود، عدم تعیین دقیق قوای مولد باور در نظریه وی است. پلنتینگا اشاره کرد که باوری دارای ضمانت است که قوای معرفتی مولد آن، صحیح عمل کنند و مطابق با توضیحی که اخیراً ذکر کردیم، صحت کارکرد این قوا، به این است که مطابق با طرح نیکویی که سازنده در نظر داشته، عمل کنند، اما این سؤال باقی است که منظور پلنتینگا از این قوای باورساز، چه قوایی هستند. به تعبیر دیگر، کدام قوه از قوای عمل کننده انسانی است که صحت کارکردش، برای تولید چنین باورهایی، لازم است؟ آیا مشخص کردن این قوه و متمایز کردن آن از سایر باورها، لازم نیست؟ این اعتراض را آلوین گلدمن مطرح می کند. وی بر آن است که پلنتینگا با مشخص نکردن دقیق قوای معرفتی دارای کارکرد صحیح، صحت این نظریه را متزلزل ساخته است (Goldman, 1979). پلنتینگا ضمن پذیرفتن این اعتراض، قوت آن را تنها بر ناکامل جلوه دادن نظریه خود ارزیابی می کند. وی معتقد است که این اعتراض نتیجه اش بطلان نظریه کارکرد صحیح نیست، بلکه نقصان آن است. به نظر پلنتینگا، نظریه کارکرد صحیح اگر بخواهد کامل شود، لازم است که برای این اعتراض پاسخی درخور بیابد، و عدم توجه به این اعتراض، فقط بیان گر آن است که این نظریه را باید بسط داد و کامل کرد (Ibid, 28-29).

۲- اعتراض دیگر را ویلیام هاسکر طرح می کند و پلنتینگا درصدد پاسخ گویی بدان برمی آید. ویلیام هاسکر در مقاله ای با عنوان «اعتمادگرایی پلنتینگا» که پلنتینگا آن را منتشر نشده اعلام می دارد، نمونه ای ذکر می کند که هرچند شرایط و الزامات نظریه کارکرد صحیح را برآورده نمی سازد، در عین حال، به اعتقاد هاسکر، باورهای ذکر شده در آن را نمی توان فاقد ضمانت دانست. وی می گوید: فرض کنید جفری در نتیجه جهش ژنتیکی تصادفی - که نه معلول خدا و نه شخص دیگری است - خود را در وضعیت معرفتی غیرمعارفی می یابد. وی کاملاً نابینا شده و امیدی هم به بازگشت بینایی اش نیست. هم چنین فرض کنید که این جهش ژنتیکی، اثر دیگری هم داشته و آن این است که بخشی از مغز وی که اطلاعات دیداری را پردازش می کرده، اکنون دارای توانایی تازه ای شده است، به طوری که دامنه امواج مغناطیسی صادرشونده از زمین و اشیای واقع در اطراف را ثبت می کند. بدین وسیله جفری قادر شده تا با تجربه و در دراز مدت، موقعیت خود و اشیای دور و برش را بفهمد. با این توصیف، هاسکر معتقد است که در این احوال کاملاً موجه است که بگوییم باورهای جفری، درباره موقعیت و مکانش، دارای ضمانت اند و او بدان ها علم دارد. به تعبیر دیگر، می توان گفت که جفری می داند که در کجا قرار دارد؛ اما مطابق با نظریه کارکرد صحیح، نمی توان چنین گفت، چرا که قوای معرفتی جفری در این وضعیت، مطابق با برنامه کار خود عمل نکرده اند. این مطلب از آن روست که بخشی از مغز وی که به بینایی تعلق داشته، اکنون بدون تجربه حسی بینایی، به کار دیگری مشغول است و این کار را طراح قصد نکرده است. نتیجه این که نظریه کارکرد صحیح در باب ضمانت باورها صحیح نیست.

پلنتینگا در پاسخ بیان می دارد که مطابق با آنچه هاسکر می گوید، ما با برنامه کار حداکثری جدیدی روبه رو هستیم؛ یعنی جفری تصادفاً به وضعیتی رسیده که قوای معرفتی اش به طور منظم و به شیوه ای متفاوت از بقیه انسان ها کار می کنند؛ اما اگر بتوان گفت که جفری به طور تصادفی دارای برنامه کار حداکثری تازه ای شده، چه اشکالی دارد که بگوییم وی به طور تصادفی، دارای برنامه کار تازه ای نیز شده است. پلنتینگا می گوید: اگر ما با اساس نظریه تکامل موافق باشیم، باید معتقد شویم که ارگانیزم ها می توانند با جهش های ژنتیکی مشخصی، به برنامه کار جدید خود دست یابند، پس می توان گفت که در این مورد، جفری برنامه کار جدیدی یافته است، از این رو، کارکرد قوای معرفتی وی، مطابق با برنامه کار جدیدش بوده

و باورهای حاصل از آنها دارای ضمانت هستند. اما اگر راضی به صحیح دانستن نظریه تکامل نباشیم، بلکه معتقد باشیم که محال است یک مخلوق بتواند با جهش ژنتیکی تصادفی، برنامه کار و یا برنامه کار حداکثری جدیدی کسب کند، در این صورت، نباید گفت که جفری در نتیجه جهش ژنتیکی تصادفی به وضعیت جدید خود رسیده است. ممکن است بپرسیم که با این توصیف، جفری چگونه به وضعیت جدید خود نایل آمده است؟ یک پاسخ می‌تواند این باشد که خدا یا ملکی از خیل نمایندگان خدا، با اذن او، به چنین کاری اقدام ورزیده‌اند؛ اما پلنتینگا بیان می‌دارد که هاسکر چنین احتمالی را نادیده نگذاشته است. هاسکر معتقد است که خدا هیچ‌گاه به چنین کاری دست نمی‌زند، چرا که خدا قوای معرفتی یک شخص را در جهت نقصان، دست‌کاری نمی‌کند. پلنتینگا می‌گوید: شاید خدا در انجام چنین کاری مصلحتی داشته و در این کار، جنبه مصلحتی برای جفری نهفته بوده است. پس اگر بتوان گفت که خدا به چنین کاری دست زده، دیگر نمی‌توانیم همراه با هاسکر، معتقد شویم که جهش ژنتیکی در جفری تصادفی بوده است - به این معنا که نه خدا و نه هیچ کس دیگر آن را به وجود نیاورده است. از این رو، عبارت هاسکر در این قسمت که می‌گوید جهش مزبور را خدا و کس دیگری پدید نیاورده است، درست نیست. وی می‌تواند به جای آن بگوید که جفری به طور تصادفی به چنین وضعیتی رسیده است. در این وضعیت، البته ما هم معتقد خواهیم شد که جفری از برنامه کار حداکثری (نه برنامه کار) تازه‌ای برخوردار شده است و قوای معرفتی وی صحیح کار نمی‌کنند؛ اما در این صورت، درباره علم داشتن جفری چه باید گفت؟ آیا می‌توان گفت که وی به باورهای خود در باب موقعیت مکانی‌اش، علم دارد؟ پلنتینگا می‌گوید: در اولین تأمل، پاسخ ما باید مثبت باشد، در واقع این باورها دارای ضمانت هستند، ولی ضمانت خود را از امری جز استقرا به دست نیاورده‌اند. بدین معنا که جفری درباره به ارتباط متقابل آنچه به نظرش می‌رسد و موقعیت مکانی‌اش، یادگیری داشته است؛ یعنی در درازمدت و با تمرین و به‌کارگیری قوه جدیدی که دارا شده، به باورهایش دست یافته است؛ اما درباره به اولین به‌کارگیری‌های قوای جدید جفری که نتیجه‌اش باورهای ناظر به موقعیت مکانی او بوده است، پلنتینگا تصریح می‌کند که ضمانت این باورها را نه می‌توان به طور کلی پذیرفت و نه می‌توان به طور کلی رد کرد. در آن موقعیت‌ها می‌توان گفت که باور وی ضمانت دار نبوده، بلکه اگر صادق هم بوده، به طور شانس‌ی صادق از آب درآمده است. از طرف دیگر، می‌توان گفت، از آنجا که یکی از غایات برنامه کار اولیه قوای معرفتی وی، تولید باور صادق بوده است و او در برنامه کار حداکثری تازه‌ای هم که یافته، این غایت را برآورده می‌سازد، پس باورهای جدیدش دارای ضمانت هستند، چرا که مطابق با غایتی هستند که قبلاً قصد شده است؛ بنابراین، باید بگوییم که جفری به یک شیوه می‌داند و به یک شیوه نمی‌داند که در چه موقعیتی است (Ibid, 29-31).

۳- تلاش دیگر پلنتینگا در راستای وضوح بخشیدن به مفهوم کارکرد صحیح و برنامه کار، پاسخ‌گویی به اعتراضات ادموند گتیه به تعریف رایج از علم است. شهرت گتیه به سبب مقاله سه صفحه‌ای وی است که با عنوان «آیا باور صادق موجه، علم است؟» به انتشار رسیده است. پلنتینگا این مقاله را دارای «نسبت خاص» می‌داند. به این معنا که نسبت بین تعداد صفحات این مقاله و تعداد مقالاتی که در پاسخ آن نوشته شده، بی‌نظیر است. چنان که می‌دانیم، گتیه در این مقاله، تعریف رایج و متداول علم را به چالش می‌کشد. وی نمونه‌های نقضی را مثال می‌زند که در آنها سه شرط باور بودن، موجه بودن و صدق، همگی برآورده شده‌اند، ولی نمی‌توان گفت که علم محقق است. برخی از این نمونه‌ها یا نمونه‌هایی شبیه آنها را که پلنتینگا ذکر می‌کند، از این جمله‌اند:

الف) مثال نخستین و اصلی ادموند گتیه با قضیه «اسمیت، مالک یک اتومبیل فورد است یا براون در بارسلوناست» شروع می‌شود به این قضیه زمانی معتقد می‌شویم که اسمیت به دفتر کار من می‌آید و درباره اتومبیل فورد جدیدش لاف زدن را شروع می‌کند؛ مثلاً به شما قبض خرید و سند اتومبیل را نشان می‌دهد، شما را برای سواری بیرون می‌برد و در کل چنان شواهد و قراینی بر شما عرضه می‌کند که شما این قضیه را می‌پذیرید که «اسمیت صاحب یک اتومبیل فورد است» و چنان

معتقد می‌شوید که حاضرید این قضیه را شق منفصل قضیه‌ای قرار دهید که صدق آن برای شما بسیار نامحتمل و بعید است. از این رو، شما با خود می‌گویید که «اسمیت صاحب یک فورد است، یا براون در بارسلونا است». براون یک آشنای قدیمی است که شما از موقعیت مکانی او هیچ اطلاعی ندارید و احتمال هم نمی‌دهید که در بارسلونا باشد؛ یعنی کذب آن را بسیار محتمل می‌دانید و به همین دلیل هم راضی می‌شوید که آن را بدیل قضیه‌ای قرار دهید که صادق می‌دانید. حال فرض کنید که از قضای روزگار، اسمیت، لاف زن و دروغ گو از کار در می‌آید و در حقیقت، مالک هیچ خودرویی نیست. از طرف دیگر، براون هم در بارسلونا یافت می‌شود. با این توصیف، باید گفت که قضیه مورد اعتقاد شما که «اسمیت صاحب یک فورد است یا براون در بارسلونا است»، صادق است و شما در پذیرش آن موجه هم بوده‌اید، چرا که بنا به شواهد و قراین بدان اعتقاد ورزیده‌اید، پس شروط تعریف سنتی از علم همگی برآورده شده‌اند، ولی نمی‌توان گفت که شما بدان علم دارید (Ibid, 32).

ب) مورد دیگر که از کیت لهرر است و به اعتقاد پلنتینگا می‌توان آن را در مثال‌های گتیه گنجانید، این‌گونه شروع می‌شود که شما از فاصله دور شب‌چی در مزرعه می‌بینید که به نظر شما گوسفندی است. بر این اساس، معتقد می‌شوید که «گوسفندی در مزرعه وجود دارد»، ولی در واقع، آنچه شما دیده‌اید، گوسفند نبوده، بلکه گرگی بوده که در لباس گوسفند درآمده بود. البته در جای دیگری از مزرعه گوسفندی وجود دارد که از دید شما پنهان است. حال این قضیه که گوسفندی در مزرعه وجود دارد، علی‌رغم این که باور صادق و موجهی است، نمی‌تواند علم به حساب آید (Ibid, 32-33).

ج) مورد سوم نمونه‌ای است که ادmond گتیه آن را ذکر کرده است، ولی پلنتینگا آن را به برتراند راسل و بیست سال قبل از گتیه نسبت می‌دهد. در این نمونه گفته می‌شود که شخصی را فرض کنید که درست به هنگام ظهر به ساعتی می‌نگرد که به علت از کار افتادن، وقت دوازده نصف شب را نشان می‌دهد. شخص مزبور، در نتیجه این مشاهده، معتقد می‌شود که الان ظهر است. در این وضعیت، باور شخص هم صادق است و هم موجه، چون وی بر اساس قرینه رؤیت ساعت، به اعتقاد خود رسیده است. به علاوه، این قضیه صادق نیز هست، چرا که حقیقتاً ظهر است؛ اما با این همه، نمی‌توان گفت که باور این شخص، دارای ضمانت است (Ibid, 33).

پلنتینگا مثال‌های دیگری نیز عرضه می‌کند که همگی حال و هوای مثال‌های گتیه را دارند؛ اما اگر بپرسیم که این نمونه‌ها را چگونه می‌توان با دیدگاه کارکرد صحیح توجیه کرد، تأملات جالب پلنتینگا را در پاسخ خواهیم داشت. نخستین نکته‌ای که پلنتینگا در پاسخ به این نوع اعتراضات ارائه می‌دهد، توجه به این نکته است که در نمونه‌های ذکر شده، به طور تصادفی ما شاهد صدق باورها هستیم؛ یعنی این تصادفی است که براون سر از بارسلونا درآورده، تصادفی است که در مزرعه گوسفندی وجود داشته و شخص، درست به هنگام ظهر به ساعت نگریسته است. در واقع، صدق این باورها از جانب کارکرد صحیح قوای دست اندرکار تولید آن باورها نبوده است؛ اما صرف‌نظر از این مطلب، پلنتینگا معتقد است که اشکال این نمونه‌ها در محیط معرفتی‌شان نهفته است؛ یعنی قوای ما برای وضعیت‌های سالم طرح‌ریزی شده‌اند. حال اگر در موردی مثل مورد اول، اسمیت دروغ گو از آب در آید، در آن صورت، محیط معرفتی تولید باور متفاوت از محیطی شده است که قوای مربوطه برای آن طرح‌ریزی شده‌اند. در مثال ساعت و گوسفند نیز ما با محیطی روبه‌رو هستیم که از محیط نخست که قوای ما برای آن طراحی شده، انحراف دارند و به نوعی گمراه‌کننده شده‌اند. پس نباید گفت که نظریه کارکرد صحیح ما، با این اعتراضات مواجه شده است. به نظر پلنتینگا، حتی اگر کوشش شود تا نمونه‌های گتیه را خالی از مواردی کرد که در آنها محیط معرفتی گمراه‌کننده هستند، باز باید گفت که این نوع اعتراضات، تنها به دیدگاه‌های درون‌گرایانه واردند نه دیدگاه‌های برون‌گرایانه

ای مثل کارکرد صحیح. با این حال، پلنتینگا معتقد است که مثال‌های گتیه می‌توانند ما را در فهم روشن تر کارکرد صحیح و محیط معرفتی، مدد رسانند. از این رو، تأمل در این نمونه‌ها را برای فهم دیدگاه خود مغتنم می‌شمارد (Ibid, 33-37).

۴- اشکال دیگری که می‌تواند نظریه کارکرد صحیح را با مشکل مواجه کند، خطاهای حسی ای هستند که ما انسان‌ها با آنها روبه رو هستیم؛ مثلاً ما انسان‌ها، میله راست فرورفته در آب را خمیده می‌بینیم یا در بیابان، سراب را به جای آب می‌گیریم، هم چنین شاید در نگاه اول، سیب مصنوعی واقع در میان سیب‌های طبیعی را واقعی بینگاریم. حال در این موارد، کژکاری معرفتی به چشم نمی‌خورد، بلکه این باورها از قوای معرفتی ما، درحالی‌که درست عمل می‌کرده‌اند و در محیط متناسب با کارکردشان شکل گرفته‌اند، صادر شده‌اند؛ اما در عین حال، نمی‌توان گفت که این باورها دارای ضمانت هستند. در این صورت، چگونه می‌توان این مطلب را با نظریه کارکرد صحیح وفق داد؟ پلنتینگا در پاسخ می‌گوید: ما در این موارد با نوعی معامله و مصالحه سروکار داریم. به تعبیر دیگر، حاضر می‌شویم تا با قبول ضرر و زیان جزئی، نفع کلی را به دست آوریم. نظیر این امر را ما در سایر جنبه‌های زندگی نیز رعایت می‌کنیم؛ مثلاً می‌خواهیم اتومبیلی بسازیم که بیش‌ترین سرعت را داشته باشد. این هدف اقتضا می‌کند که پیکره اتومبیل را در حد امکان سبک بگیریم. از طرف دیگر، امنیت و ایمنی اتومبیل نیز برای ما اهمیت دارد که اقتضای آن این است که پیکره و اسکلت اتومبیل ما محکم، سخت و در نتیجه، سنگین باشد. حال ما با اندکی محاسبه، حاضر می‌شویم که از هر کدام مقداری بزنیم تا به هدف خود، یعنی ایمنی و سرعت نایل آییم. همین امر در امور معرفتی نیز صادق است؛ یعنی در آنجا نیز چنین قانونی حکومت می‌کند، با این توضیح که یک باور تنها در صورتی دارای ضمانت است که حاصل کارکرد صحیح قوای معرفتی ای باشد که در محیط مناسب فعال‌اند و تنها در صورتی که احتمالات آماری برای صدق آن باور در حد بالایی باشند، اضافه بر این، هدف تولید آن باور، نیل به صدق باشد و نه چیزی دیگر؛ اما هنگامی که به این موارد خطا نظاره می‌کنیم، درمی‌یابیم که مهندس و طراح قوای معرفتی ما با قید و بندهایی مواجه بوده است؛ برای مثال قوای معرفتی ما بنا بوده که در سر ما جای بگیرند و در این جهان مادی - که در آن نظام و قوانین خاصی برقرار است - فعالیت و عمل داشته باشند، نیز به واسطه ابزارهای مادی ای همچون چشم و گوش ... فعالیت کنند و متناسب با انرژی ای که در بدن و مغز ما یافت می‌شود، چنین کنند. شاید اگر مهندس و طراح قوای معرفتی ما می‌خواست با توجه به این محدودیت‌ها، چنین اهدافی را برآورده سازد، لازم بود سر ما را چنان بزرگ بیافریند که مجبور باشیم همیشه دو دست خود را متکای آن قرار دهیم. پلنتینگا می‌گوید: بی‌تردید، طراح قوای معرفتی ما برای خود دلایلی داشته که چنین ما را آفریده است، دلایلی که لزومی ندارد ما بدان‌ها آگاه باشیم؛ اما مسئله این است که هدف و قصد اصلی وی از طراحی قوای معرفتی ما نیل به صدق بوده، ولی این هدف در بین محدودیت‌ها و قید و بندهایی که در جهان مادی یافت می‌شود، نهفته بوده است، هم چنین این مطلب باعث شده که نوعی معاوضه و معامله صورت دهد؛ یعنی به بهانه نیل به صدق در بیشتر موارد، لغزش و خطا در برخی از موارد را متقبل گردد. به تعبیر دیگر، وی حاضر شده تا دقت در همه موارد را که قیمت گزافی داشته، با کارآمدی که ارزان تر تمام می‌شده، معاوضه کند. از این رو، باید گفت که سیستم حسی در این وضعیت‌های گمراه‌کننده نیز برای نیل به هدف خود، یعنی رسیدن به صدق طرح‌ریزی شده است، منتها نه به طور مستقیم، بلکه غیرمستقیم ما را در رسیدن به صدق مدد می‌رساند. در واقع، طراح قوای معرفتی ما به واسطه وجود دادن به این نوع واکنش است که ما را قادر می‌سازد تا امکان نیل به صدق خود را افزایش دهیم. پس می‌توان گفت که واکنش ما در این وضعیت‌ها، به طور غیرمستقیم، ما را در راستای نیل به صدق مدد می‌رساند. به سبب همین موارد، پلنتینگا صلاح می‌بیند تا به شروط ضمانت، تکمله ای اضافه کند. وی می‌گوید: یک باور در صورتی دارای ضمانت است که شروط چهارگانه ذکر شده برای ضمانت باورها را داشته باشد، علاوه بر آن، بخشی از برنامه کاری که بر قوای معرفتی دست اندرکار تولید آن باور حکومت می‌کند، مستقیماً - و نه به طور غیرمستقیم - به هدف تولید باور صادق، طرح‌ریزی شده باشد.

از این رو، در مواردی همچون موقعیت‌های خطای حسی، هرچند این باورها ما را در رسیدن به هدف صدق یاری رسانند - چرا که در صورت نبود این نوع واکنش‌ها ما به طور کلی از نیل به صدق محروم می‌ماندیم - از آنجا که طراح، مجبور شده تا با قبول این نوع از خطاها به طور غیرمستقیم، ما را در رسیدن به صدق مدد رساند، نمی‌توان گفت که این باورها دارای ضمانت‌اند. پلنتینگا بیان می‌دارد که موارد خطای حسی را می‌توان تبدیل به نمونه‌های گتیه کرد. برای این کار، تنها لازم است که صدق این باورها را به طور اتفاقی اضافه کنیم؛ برای مثال هنگامی که می‌بینیم در دوردست‌ها آبی وجود دارد، و این باور ما به واسطه پنداری است که دست‌خوش آن هستیم. اگر معتقد شویم که در دوردست برکه آبی است و اتفاقاً این‌گونه هم باشد، در آن صورت، موارد گتیه را شبیه‌سازی کرده‌ایم و روشن است که باور مربوطه را نمی‌توانیم دارای ضمانت بدانیم (Ibid, 38-40).

۵-مورد دیگر از مواردی که نظریه کارکرد صحیح باید نسبت بدان موضعی را اتخاذ کند، مربوط به نقش ناقض‌ها در تضعیف و تکذیب باورهاست. پلنتینگا موافق با پالک بیان می‌دارد که ناقض‌ها بر دو نوع‌اند: یک سلسله از ناقض‌ها، علاوه بر تضعیف یک باور، تأییدی برای باور مقابل آن به شمار می‌آیند؛ برای مثال فرض کنید که شما با مطالعه مجله‌ای نسبتاً معتبر، تاریخ تأسیس یک دانشگاه خاص را سال ۱۹۶۰ میلادی می‌دانید، اما بعدها در یک تاریخ معتبرتر، می‌یابید که دانشگاه مورد نظر در سال ۱۹۶۵ تأسیس شده و به تبع آن معتقد می‌شوید که دانشگاه مربوطه در سال ۱۹۶۵ به وجود آمده است. در این حالت، ضمانت باور نخستین شما تضعیف شده و این مطلب از آن رو روی داده که شما برای باور دیگری که مقابل باور نخستین شما و ناسازگار با آن است، تأیید یافته‌اید. در واقع، می‌توان گفت که باور دوم شما باور نخستین را نقض کرده است. این نوع باورها را پالک، ناقض‌های مخالف می‌نامد، چرا که این باورها، باور مقابل خود را نقض کرده‌اند. ناقض‌های مخالف در حالاتی رخ می‌دهند که شما در ابتدا به نفع یک باور دلیلی در دست دارید و سپس قرینه‌ای بر باور نقیض یا مقابل آن به دست می‌آورید. در جانب دیگر، ناقض‌هایی قرار دارند که پالک آنها را ناقض‌های تضعیف‌کننده می‌نامد. مثالی که پلنتینگا به نقل از پالک برای این نوع از ناقض‌ها بیان می‌کند، موردی است که شما از یک کارخانه تولیدی بازدید می‌کنید. در حین بازدید، با نظاره به خط تولید کالاها، آن‌ها را به رنگ قرمز می‌بینید. در نتیجه این مشاهده، معتقد می‌شوید که کالاهای قرمزی بر روی خط حرکت می‌کنند؛ اما فرض کنید که به شما فقره‌ای از اطلاعات می‌دهند؛ برای مثال رئیس کارخانه به شما نکته‌ای را گوشزد می‌کند. وی می‌گوید: به منظور تشخیص نقص کالاها، نور قرمزی در خط تولید به آنها تابانده می‌شود تا از عیب و نقص کالاها، اطلاع دقیق‌تری حاصل شود. در این وضعیت، شما در باور پیشین خود مبنی بر این که اشیای موجود در خط تولید، قرمز رنگ هستند، تردید می‌کنید و ضمانت باور پیشین شما زایل می‌شود؛ اما این‌طور نیست که باور مخالف باور شما بدین وسیله تأیید شده باشد. تنها چیزی که رخ داده، ظهور قرینه‌ای است که ضمانت باور پیشین شما را زایل کرده است. با توجه به تمایز ذکر شده بین دو نوع ناقض، گفته می‌شود که این سیستم نقض‌کننده باورها در قوای معرفتی ما نهادینه شده است، بر این اساس، هر باوری به واسطه ظهور قراین و شواهد جدید در معرض نقض شدن قرار دارد؛ اما چگونه می‌توان نظریه کارکرد صحیح را با این نقض شدن، تطبیق داد. آیا باید پرسید که کارکرد صحیح قوای معرفتی، کدام یک از این باورها را نقض‌کننده یا نقض‌شونده تعبیه می‌کند؟ کدام یک از این باورها دارای ضمانت خواهند بود و نتیجه کارکرد صحیح قوای معرفتی ما هستند؟ پلنتینگا معتقد است که این مطلب را می‌توان به نحو بسیار سازگاری با نظریه کارکرد صحیح تطبیق داد. به نظر او، برنامه کار قوای معرفتی ما چنان است که هرگاه شیوه خاصی را تجربه می‌کنیم، در تحت آن وضعیت، واکنش خاص معرفتی‌ای از خود نشان می‌دهیم؛ برای مثال هنگامی که به نظر می‌رسد سرخ‌گونگی بر ما پدیدار شده، این باور را شکل می‌دهیم که شیء سرخ‌رنگی مقابل ما قرار دارد. هم‌چنین از جانب برنامه کار قوای معرفتی ماست که هرگاه شرایط دیگری را تجربه می‌کنیم - شرایطی مثل باخیر شدن از مطلب تازه‌ای که باور قبلی ما را تحت‌الشعاع قرار

می‌دهد - باوری متناسب با آن وضعیت از خود نشان می‌دهیم. به نظر پلنتینگا، سیستم نقض‌کننده‌ای که در ما تعبیه شده، در راستای تولید باور صادق و اجتناب از باور کاذب، طراحی شده است. البته این نکته قابل ذکر است که نقض یک باور یا قرینه، نسبت به باور یا قرینه دیگر، زمانی رخ می‌دهد که باور یا قرینه جدید، خود در راستای نیل به صدق تولید شده باشد؛ یعنی باورهای نقض‌کننده، در صورتی می‌توانند دارای ضمانت باشند و ضمانت باورهای سابق را نقض کنند که خود تولیدی قوای معرفتی ای باشند که به هدف صدق، به تولید باور پرداخته‌اند. از این رو، باورهایی که از جانب قوای معرفتی ای که به منظور امنیت یا آسایش و یا حفظ حیات یا توسعه دوستی و یا ازدیاد نسل، به تولید باور می‌پردازند، فاقد ضمانت خواهند بود و نمی‌توانند ضمانت را از باورهای ضمانت‌دار نقض کنند (Ibid, 40-42).

مطابق آنچه گفتیم باورهای ما در صورتی دارای ضمانت خواهند بود که ساخته کارکرد صحیح قوای معرفتی باشند که در محیطی باورهای ما را تولید می‌کنند که برای آن طرح‌ریزی شده‌اند و مستقیماً به منظور تولید باور صادق، طرح‌ریزی شده باشند، و طراحی آنها برای نیل به باورهای صادق، طراحی خوبی باشد، به طوری که احتمال صدق باورهای تولیدی آنها در حد بالایی باشد. هم‌چنین لازم است که این باورهای تولیدی، با باورهای دیگری که خود، شرایط بالا را دارند، نقض نشده باشند.

فهرست منابع

1. Plantinga, Alvin, (1993). Warrant and Proper Function. Oxford University Press.
2. _____ (2000). Warranted Christian Belief. New York: Oxford University press.
3. Goldman, Alvin, (1979). What is justified belief? In Justification and knowledge: New studies in epistemology, ed. George Pappas, Dordrecht: D. Reidel.
